

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۷

سزد که از همه دلبران ستانی باج
چرا که بر همه خوبان عالمی چون تاج
دو چشم شوخ تو بر هم زده ختاوختن
به چین زلف تو ما چین و هندا دخراج
بیاض روی^{۱۱۲} تو روشن چو عارض خورشید
سواد زلف تو تاریک تر ز ظلمت داج^{۱۱۳}
لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است
قد تو سرو و میان تو موی گردن عاج
از این مرض به حقیقت کجا شفا یابیم
که از تو در دل من نمی رسد به علاج
دهان تنگ تو داده به آب خضر لقا
لب چه قند تو برداز نبات مصر و رواج
چرا همی شکنی جان من ز سنگ دلی
دل ضعیف که هست او به نازکی چه زجاج^{۱۱۴}
فتاد بر سر حافظ^{۱۱۵} هوای چون توشه‌ی
کمینه بنده خاک در تو بودی کاج

روایست است از شیخ المشایخ فقیه المله والدین ابوبکر محمد بن عبدالله عزیز که بعد از جنگ جمل معاویه علیه الهاویه^{۱۱۶} نامه ای به این مضمون به شاه ولایت اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب نوشت که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اما بعد به تحقیق که متابعت نمودی چیزی که ضرر داشت به تو وا گذاشتی چیزی را که به جهت تونفع داشت و مخالفت کردی کتاب خدا و سنت رسول را پس به من اعلام شد آنچه کردی به حواریون رسول خدا طلحه و زبیر و آنچه کردی به ام المومنین عایشه پس به حق ذات خدا خواهیم زد به توتیرشهایی که فرو نماند حرارت آن را

۱۱۲- بیاض: سفیدی. سپیدی.

۱۱۳- داج: تاریکی شب. سیاهی شب.

۱۱۴- زجاج: آبگینه.

۱۱۵- حافظ: خواجه شمس الدین محمد بن بهاء الدین محمد حافظ شیرازی.

۱۱۶- علیه الهاویه: الهاویه: یکی از نام های دوزخ می باشد.

آبها و حرکت ندهد آن راباده‌ها اگر بر زمین افتد فرورود و نقب^{۱۷} زند و سوراخ کند چون سوراخ کند شعله بکشد و مغرور نشوبه لشکر و السلام.

چون نامه آن ملعون به شاه ولایت و نهال ابیطالب رسید قلم و دوات و کاغذ طلبید و جواب آن لعین را نوشت که بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا پسر بنده خدا پادشاه مومنان علی ابن ابیطالب برادر رسول خدا و پسر عم و وصی او و پدر سبطین کشنده عم و جد و خالوی تو در روز بدر و حنین^{۱۸} به سوی بدترین خلق خدا پسر ابوسفیان بن معاویه علیه النیران باید بدانی که به شمشیری که کشته ام آنها را بامن است به حمله ای که با قوت ساعد من بود و به همان قوت و قدری که پیغمبر در کف من قرار داده است پس به حق خدا که بدل نکرده ام پروردگار خود را به خدایی دیگر و بدل نکرده ام اسلام را به دینی دیگر و پیغمبر خدا را به پیغمبری دیگر و شمشیر خود را به شمشیری دیگر پس فساد شد رای و اجتهاد تو و عاصی شدی ، به درستی که فرا گرفت تو را و سوسه و مغرور کرد به نادانی و سرکشی خواهند دانست آنها بی که تجسم کنند و کردند که باز گشت آنها به کجا خواهد بود و السلام .

آنگاه نامه خود را مهر و مکتوب گرامی را پیچیده و به دست طرمّاح بن عدی بن حاتم طائی^۹ دادند و طرمّاح مردی بود بلند قامت و قوی هیکل ، عمامه را بر سر و نامه را در بر و بر شتر تیز روی زرد مویی سوار شد و یک شب و روز رفت تا به دمشق رسید چون به در الحکومه معاویه رسید.

حاجب گفت : چه کسی رامی خواهی ؟

طرمّاح گفت : آن کبود چشم احو^{۱۱} و احمق شجاع^{۱۲} بالغ را. در آن وقت ابوالعجول سلمی و ابوهریره و عمرو بن عاص و مروان حکم نزد معاویه بودند .

پس دربان گفت : آن لعین و یاران در باغند.

طرمّاح روانه باغ شد عمرو عاص ملعون چون از دیوار باغشتر زرد رنگ و راکب تنومند را دید و دریافت که طرمّاح غریبه است خندید و گفت : نزد اعرابی شویم و بر او بخندیم . لذا با چند نفر برخاسته و به طرمّاح رسیدند.

عمرو عاص گفت : ای اعرابی از کجا می آیی ؟

۱۱۷- نقب : سوراخ .

۱۱۸- مراجعه به کتاب تاریخ طبری جلد ۱۱ موضوع کشته شدن جد ، دائی و برادر معاویه (منم ابو الحسن کشنده جد تو (عتبه پدر هند) و دائی تو (ولید بن عتبه) و برادر تو (حنظله بن ایسیفیان) که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم و اکنون هم آن شمشیر دست من است و من با همان دل و جرأت دشمنم را ملاقات میکنم و دین دیگری اختیار نکرده و پیغمبر تازه ای نگرفته ام، و من در راهی هستم (اسلام) که شما با اختیار و رغبت آنرا ترک نمودید و از روی اکراه و اجبار هم بآن داخل شده بودید.)

۱۱۹- طرمّاح بن عدی : (زنده در ۶۰ ق) از یاران علی بن ابیطالب حسین بن علیو از شاعران شیعه . او نامه علی بن ابی طالب را به معاویه رساند، میان او و معاویه گفتگویی صورت گرفت. طرمّاح از کوفیانی بود که در عذیب الهجاناتیا حسین بن علیدیدار کرد، وی ضمن رساندن خبر کشته شدن قیس بن مسهر، و آگاه کردن امام از احوال کوفیان، پیشنهادهایی نیز به آن حضرت داد که مورد پذیرش او قرار نگرفت. طرمّاح سپس با اجازه امام به سوی عیال و قبیله خود رفت، اما هنگامی که برگشت در همین منزلگاه خبر کشته شدن امام را شنید .

۱۲۰- حاجب : پرده دار. دربان .

۱۲۱- احو : لوچ و دو بین .

۱۲۲- شجاع : در دلیری برجیره شده .

طرمّاح گفت : ازبهبشت .
 عمروعاص گفت : حال به کجا می روی ؟
 طرمّاح گفت : حال که طبقه اول جهنم .
 عمروعاص گفت : چه خبرداری ازآسمان ؟
 طرمّاح گفت : امرخدا در سماوات و ملک الموت در هواست و شمشیر امیر مومنان در قفای شماست .
 عمروعاص گفت : از نزدیکه می آیی ؟
 طرمّاح گفت : از نزد مومن موحد خالص پسندیده ای که خدا را ضییست از او .
 عمروعاص صدرا بلند کرد و گفت : چه کس را طلب می کنی ؟
 طرمّاح گفت : مرد منافق دوروی بی دین فاسق فاجر چهارپدر را که شما گمان می کنید امیر شماست .
 رنگ رخ عمروعاص پرید و دانست که فرستاده امیر المومنین علی ابن ابیطالب است پس گفت : چه می خواهی ؟
 طرمّاح گفت : می خواهم داخل شوم بر این کیده^{۱۲۳} .
 عمروعاص گفت : تو اورامی خواهی و او در فکر توست ؟
 طرمّاح گفت : به چه چیز در فکر من است به احسان یابه آزار ؟
 عمروعاص گفت : مشورتی با یاران خود دارد صبح او را ملاقات خواهی کرد .
 طرمّاح گفت : لعنته الله تا چند روز منتظر باشم مرا وقتی نیست ؟
 عمروعاص کاغذی به معاویه نوشت که بر ما وارد شده است از جانب علی اعرابی پر فهم و حاضر جواب از او غافل مباش .
 پس طرمّاح از شتر فرود آمد و شتر خود را بست که نوشته به معاویه رسید معاویه پس از مطلع شدن از مضمون نامه یزید را از سراپرده بیرون فرستاد تا خبری آورد یزید پلید صدایی درشت ورخ برینی داشت و به تعجیل به درامارت شتافت و به طرمّاح گفت : می خواهی امیر المومنین را ببینی ؟
 طرمّاح گفت : بلی امیر المومنین در کوفه و امیر الفاسقین در شام و من به این کار آمده ام که خدا اورا نیست کند .
 یزید از حاضر جوابی طرمّاح خوف کرده و شروع به قدم زدن نمود غلامان همه سیاه پوش همراه او .
 طرمّاح زیر لب گفت لعنته الله علیه و پرسید : کیست این میشوم^{۱۲۵} و ألسع الحلقوم که زخم در خرطوم دارد ؟
 اطرافیان گفتند : اعرابی با ادب باش این یزید پسر معاویه است .
 طرمّاح گفت : خدا او را زیاد نکند و به مراد خود نرسد .

۱۲۳- کیده : نقشه کش

کلمه کید به معنی نوعی حيله زدن است که گاهی ناپسند و گاهی پسندیده است گرچه استعمالش در موارد ناپسند بیشتر است

۱۲۴- رخ برین : به انسان سرخ رو گویند . البته این اصطلاح در بین مردم شهرستان شازند از توابع استان مرکزی مرسوم می باشد .

۱۲۵- میشوم : ناشگون ، بد قواره .

چون یزید این را شنید بر غضب درآمد بر گشت و قصد قتل او را کرد اما با اشاره عمرو عاص تامل و تحمل نمود پس چون به او رسید گفت : امیرالمومنین تو را سلام می رساند .

طرّاح گفت : جواب سلام او بامن است و از کوفه نیاورده ام .

یزید گفت : پدرم گفته پیش از ملاقات تو راه راحتی بود روا سازم .

طرّاح گفت : حاجت من آن است که پسر هندی را ببینم که چه صورتی است که ادعای خلافت دارد؟

یزید گفت : همراه ما شو .

پس طرّاح از پشت سر یزید روان گردید و اطرافیان نیز از پی ایشان همراه شدند تا اینکه داخل تالار گشتند یزید پرده برداشت و طرّاح داخل شد و خواست بانعلین به روی بساط رود که خادمان گفتند : نعلین بیرون کن .

طرّاح گفت : مگر این وادی مقدس است ؟

چون نظرش بر معاویه افتاد دید بر بساط منقش با مخصوصان نشسته اند بر خلافت و بر ادعای خلافتش خندید آنگاه معاویه را دید که سبیل بزرگی دارد و گیس خود را تراشیده و به غایت زشت و کریه منظر به نظرمی آید .

از حاجب پرسید : این کیست؟

گفت : این امیرالمومنین است .

پس طرّاح به حاجب گفت : خدالغنت کند تو را که امرای اهل آتش رابه من نشان دادی .

سپس روجه معاویه کرد و گفت : لا سلام علیکم ایها السلطان الفاسق المنافق العاصی .

عمرو عاص گفت : چرا نگفتی السلام علیک یا امیرالمومنین ؟

طرّاح گفت : وای بر آن مومنی که این عاصی امیر آن باشد مومن باطن کافر سلام ندارد .

معاویه گفت : چه چیزت بامن است ؟

طرّاح گفت : نامه سربه مهری .

گفت : به من ده .

طرّاح گفت : مکروه می دارم یا بر بساط تو گذارم .

گفت : به عمرو عاص بده .

گفت : لعن خدا بر نابغه زانیه^{۲۶} مادرش باد که او را است چهار پدربزانیه و او وزیر خائن است .

گفت : به دست یزید بده .

گفت : کتاب کریم رابه ولد شیطان لئیم ندهم .

گفت : به دست غلام بده تا بیاورد .

گفت : مملوکی^{۲۷} را که به غضب خریدار شده به او کار نفرمایم .

۱۲۶- نابغه مادر عمرو عاص، زنی منحرف و مشهوره بود. او با مردانی چون ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان و عاص بن وائل ارتباط نامشروع داشت. بعد از تولد عمرو، هر کدام از اینها ادعای کرد که عمرو فرزند اوست.

۱۲۷- مملوک: بنده و زر خرید .

گفت : به دست سمیره بن جندب^{۱۲۸} سپار که او از اصحاب رسول توست .

گفت : لعنت بر او و پدرش ابوهریره .

گفت : به دست زاده ارقم سپار .

گفت : قصیرالباع وقاصرالباع بدنیا^{۱۲۹}

گفت : به عبدالرحمن پسر ابابکر که خلیفه رسول خداست بده .

گفت : اول غاصبین حق اهل بیتند .

گفت : به براء بنعازب^{۱۳۰} سپار .

گفت : هم مثله .

معاویه که دید دیگر کسی از اطرافیانش باقی نماند به ناچار گفت : به حکیم دربار سپار .

طرمّاح گفت : حکیم برخیز و نامه را بر سر و دیده های خود گذار و زیارت کن .

حکیم چنان کرد و نامه را به سوی معاویه برد معاویه برخاست و نامه را گرفت و خواند و از روی غضب به زیر زانوی خود نهاد آنگاه گفت : چگونه است احوال ابوالحسن علی ابن ابیطالب و یارانش؟

طرمّاح گفت : الحمدلله مانند بدر لامع و قمر ساطع و اصحاب او چون نجم ثاقب همه کمر بندگی و اطاعت او را در میان بسته اند و از قید محنت دنیا رسته اند و در دینداری بی نظیر و در دشمن شکاری دلیر و در حق شناسی تالی انبیاء و در دانایی شیعه شاه اولیاء و حصار بدخواهی بدخواهان به اوج فلک کشیده و در حصن حصین ایمان و یقین آرمیده اند .

معاویه گفت : چگونه هستند حسن و حسین؟

طرمّاح گفت : الحمدلله

دو نورعین شاه مشرقین است

یکی نامش حسن دیگر حسین است

بلی چون نام ایشان نزد یاران

شود مذکور می گردند گریان

خصوص آن نونهال باغ تمکین

حسین ابن علی آن سرور دین

۱۲۸- سمره بن جندب را از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمارند و برای او احترام زیادی قائلند؛ حال آنکه او در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای خباثت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را طرد کرد .

۱۲۹- همانا اوبخیل و قاصر دنیا است .

۱۳۰- براء بن عازب انصاری (از قبیله اوس) یکی از یاران باوفای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است .

دوجوان دیندار هر دو پر هیز کار هر دو لطیف و عنیف هر دو صاحب علم و عاقل هر دو صاحب عمل هر دو عارف هر دو واقف و شریف و بزرگ ودانا.

پس معاویه گفت : علی را چه فضیلت است که مرانیست؟

طرمّاح گفت : آنچه او دارد تونداری که ظاهر و معلوم است و آن عصمت و طهارت و پاکی مولا و ایمان و حیا و عدالت و شجاعت و علم و فضل و تونیز چند چیزداری که او ندارد پدرت توبت پرست و محارب بود بارسول خدا و چون مسلمان شد منافق بود و علی چنین پدری ندارد مادر تو هنده زانیه دختر عتبه بود که از فواحش مشهور و بقای او در عالم مذکور جگر حمزه عم پیغمبر را مکید و باعث قتل آن سرور گردید و علی چنین مادری ندارد تو مولفه قلوب^{۱۳۱} بودی و بیش از پنجاه سال به رحلت حضرت رسول مانده کافر بودی چون مسلمان شدی به ادعا کاتب رسائل^{۱۳۲} شدی و چون وفات پیغمبر رسید گفتی من کاتب وحی بودم و الحال مدعی خلافتی و اگر بمانی ادعای نبوت و خدایی هم خواهی کرد تو امیر فاسقانی و او امیر مومنان است و مثل این حرامزاده بد شکل و بد فعل و بد مهبیب قبیح الوجه فرزند علج^{۱۳۳} را گه توداری او ندارد.

از این سخن غلغله در اهل مجلس افتاد از جرات و فصاحت همه سرها را پیش انداختند معاویه سرپیش انداخت و رنگش سیاه شد و بعد از اندک زمانی سر بر آورد و گفت : اعرابی این فصاحت را از کجا آوردی؟

طرمّاح گفت : از سرای امیر المومنین .

گفت : چه گویی در حق شیخین؟

گفت : شیخین بسیارند که راقصد کرده ای؟

معاویه در خشم شد و گفت : و یلک یا اعرابی چه گویی در حق طلحه و زبیر و...؟

گفت : لعنته اله علیهم و علیک ای معاویه تو را به این سخنان چه کار است؟ جواب نامه را بنویس تا بروم هر دم احوال سگی یا خوکی می پرسی .

عمرو عاص آرام نزد معاویه شد و در گوش او گفت : این اعرابی است شاید به جایزه توان زبانش را بست .

معاویه گفت : ای اعرابی چگونه ای از جایزه ای که به تو بخشم ؟

طرمّاح گفت : من پی آنم که جانت را بگیرم مال که سهل است .

گفت : ده هزار درهم به او بدهید.

معاویه دگر بار گفت : می خواهی زیاد کنم جایزه را.

طرمّاح گفت : بلی مال تو که نیست زیاد کن .

معاویه گفت : ده هزار درهم دیگر هم بدهید به او.

۱۳۱- مولفه قلوب : متقلب پر تقلب .

۱۳۲- رسائل : مکتوبات و نامه ها

۱۳۳- علج : گورخر .

طرمّاح گفت : این جفت است والله یحب الوترخداطاق رادوست می دارد.

آن لعین گفت : ده هزار درهم دیگر به او بدهید.

طرمّاح ساکت شد و نظربرزمین داشت چون دیرشد گفت : ای معاویه به من استهزاءمی^{۱۳۴} کردی و مال درخزانه است ؟

معاویه گفت : نه چنین است .

بعد دستوردادکیسه ایاز زر آوردند.

عمرو عاص گفت : ای اعرابی چه دیده ای جایزه امیررا؟

طرمّاح گفت : ای درخده و مکر یگانه و ای از خدا و خلق بیگانه ای دردو جهان روسیاه و ای دردین با بت پرستندگان اصنام همراه ولادتت از چهار پدربدگوهرتوراچه کار به حال مسلمانان که به نزد بنده ای صالح آمده است وتادرنزدا و بود حرام بود.

معاویه بر آشفت و کاتب را گفت : بنویس جواب نامه این علوی مرام راتا برود.

کاتب نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان که رو کرده ام به سوی توبالشکری از طایفه شام که اول آن تاکوفه و آخر آن ساحل دریابوه تومی اندازم هزار خروار خردل که به هردانه هزار مرد جنگی است .

چون طرمّاح مضمون نامه را شنید خندید و گفت : نمی دانم به دروغ کاتب بخندم یا به ادعای خلافت تو که هرگاه جن وانس و خلائق جمع شوند ممکن نیست که شماره این عدد را نمایند اگر کاتب به اذن تونوشته است ، وای بر تو ولیکن امیرالمومنین را خروسی است که صدایی بلند و منقار بزرگی دارد که به یک دم این لشگر را برمی چیند به منقار خویش و آن مالک اشتراست .

پس طرمّاح جواب نامه وزرها را برداشت و روانه شد آنگاه معاویه زبان طعن به عمرو عاص و اصحاب خود گشود که اگر من کل خزانه را به شما دهم اثری از فصاحت این اعرابی را به کار نمی توانید برد.

عمرو عاص گفت : اگر آن کرامتی را که علی ابن ابیطالب دارد و قرابتی که با رسول خدا دارد تورامی بود هر آینه ما از اومی بودیم .

پس معاویه گفت : فضل الله فاک .

یعنی خدا دهان تو را پراز طعامی کند که پراز سنگ ریزه باشد به حق خدا که این سخن دنیا را به ماتنگ نمود.

در مذهب ما کلام حق نادعلیست

طاعت که قبول حق بود یاد علیست

از جمله آفرینش کون و مکان

۱۳۴- استهزاء : ریشخند ، مسخره کردن .

این یک عرب بود که از جانب علی به سفر رفت و یک عرب دیگر از جانب علی دیگری به سفر رفت یعنی بشیر ابن جذلم از جانب بیمار کربلا وارد مدینه شد .

فصل و یک عرب دیگر هم به مدینه آمد و نامه ای از عبیدالله آورد.^{۱۳۵}

فصل و یک عرب دیگر هم که نامه ای در کربلا آورد از فاطمه صغرا.^{۱۳۶}